

سرشناس در طول دو ماهه قبل از اعلام محدودیت خروج ارز، مبالغ هنگفتی پول - که سر به يك ميليارد و پانصدهزار دلار می زند - از ایران به بانکهای خارج انتقال داده اند.

«بیل لفلد» (از آمریکاییهایی که از قدیم دستی در کارهای ایران داشته اند) امروز تلفنی تماس گرفت و گفت: همین الان از تهران وارد لندن شده و می خواهد مرا ببیند.

بعد از ظهر که «بیل» به دیدارم آمد، می گفت: به چند دلیل باید نسبت به اوضاع ایران خوشبین بود. (۱) صبر و مقاومت دولت نظامی کم کم دارد آثار مطلوبش را نشان می دهد. (۲) مردم ایران بطور چشمگیری از بهم ریختگی زندگی روزانه خسته و درمانده شده اند. (۳) ملاها دیگر بیش از این نمی توانند از مردم بخواهند که برای به قدرت رساندنشان قربانی بدهند. (۴) خطری که برای روز عاشورا انتظارش میرفت، منتفی شده است.

«بیل» ضمناً هم معتقد بود که: «بنظر نمی رسد شاه هنوز اعتماد به نفس گذشته را بازیافته باشد. ولی اگر يك کودتای نظامی صورت بگیرد، این کار می تواند جلوی ادامه امتیاز دادن های شاه به ملاها را - که اصلاً واجد شرائط لازم نیستند - بگیرد.

پنجشنبه ۲۱ دسامبر ۱۹۷۸ [۳۰ آذر ۱۳۵۷]

«نور» ملکه اردن امروز تلفن کرد تا از گلهائی که برایش فرستاده بودم تشکر کند. و بعد از آنهم یادآوری کرد که: هر موقع احتیاج داشتم و یا نیازمند کمک و حمایت بودم می توانم نزد او به «امان» (پایتخت اردن) بروم. دکتر فلاح که امروز برای صرف ناهار به سفارتخانه آمده بود می گفت: «سرانجام، وجهه و سابقه خوب انتظام سبب شد که او به مقام ریاست شرکت نفت برسد. و با این انتصاب انتظار می رود که اوضاع شرکت نفت رو به بهبود بگذارد...»

وی همچنین ارتشبد از هاری را «يك سرباز ساده دل و درستکار و رك گو» توصیف کرد، که «نه از اقتصاد و سیاست چیزی می داند، و نه اصولاً استعدادی در سخنرانی برای جلب مردم دارد ولی به خاطر صداقت گفتار و لحن آشتی جویانه اش توانسته اطمینان مردم را به خود جلب کند» (!)

دکتر فلاح راجع به مسائل موجود در ایران می گفت: «... ژنرالهای تندرو - که ارتشبد اویسی در رأس همه آنها قرار دارد - به سختی مخالف اجازه

برگزاری راهپیمائی در روز تاسوعا بودند. ولی امینی و انتظام توانستند به شاه بقبولانند که نباید جلوی راهپیمائی را بگیرد... بعد از انجام راهپیمائی، شاه از مشاهده جمعیت بیشمار شرکت کننده در آن به سختی تکان خورد و ضمن آنکه نظم و ترتیب چشمگیری که در راهپیمائی وجود داشت خاطر شاه را آشفته کرد، ولی باو فهماند که ادعای ژنرالهایش مبنی بر عدم احساس مسئولیت توسط توده مردم، واقعیت نداشته است. و این واقعیتی بود که حتی از چشم آمریکاییها هم دور نماند... قبلاً هم امینی توانسته بود شاه را به پذیرش این واقعیت وادار سازد که: هرگز نمی توان جلوی راهپیمائی مردم را گرفت، مگر اینکه حدود ۵۰۰۰ نفر از آنها کشته شوند. و این، فاجعه ای خواهد بود که خطری مرگبار برای سلطنت ایران بدنبال خواهد داشت. امینی و انتظام ضمناً هم به شاه فشار آورده اند که دست از اجرای سیاست روز بروز بردارد. و اکثر اختیارات خود را به شورائی از معمرین قابل اعتماد واگذار کند، تا این شورا بتواند سیل اتهامات و توهین هائی را که رو به سوی شاه نهاده، به سمت خود منحرف سازد.....».

دکتر فلاح در ادامه صحبتش به نقل سخنان امینی پرداخت، که شخصاً به او گفته بود: «من با علاقه فراوان قدم به میدان نهادم و با به خطر انداختن شهرت و حیثیت سیاسی خود، نفرت و انزجار دشمنان بیشمار شاه را بجان خریدم تا بتوانم آخرین حد شهادت و فداکاری در راه اثبات وفاداری به سلطنت را نشان دهم و رژیم سلطنت را از سقوط برهانم. ولی متأسفم که شاه اصلاً اشتیاقی به قبول نظرات خیرخواهانه از خود نشان نداد. و بعداً در حالی همان نظرات را پذیرفت که فشار دشمنانش او را وادار به این کار کرده بود.....».

به گفته فلاح: امینی هنوز هم کاملاً مایوس نشده و امیدوار است که این وضع بحرانی سرانجام برطرف شود.

جمعه ۲۲ دسامبر ۱۹۷۸ [اول دی ۱۳۵۷]

امیر خسرو افشار امروز لندن را به قصد تهران ترك گفت، و من و مهدوی و اشراقی او را در فرودگاه بدرقه کردیم.
سنجایی امروز با انتشار بیانیه ای، دکتر صدیقی را به خاطر کوششی که در راه تشکیل يك دولت «ائتلاف ملی» به کار می برد سرزنش کرده است،

سنجایی در این بیانیه، که به طور وسیعی در همه جا انعکاس یافته، خطاب به صدیقی نوشته است: «شما با این اقدام، تمام شهرت گذشته خود را از بین خواهید برد...».

با شنیدن خبر انتشار این بیانیه، بلافاصله تلگرافی برای سنجایی به تهران فرستادم، که در آن با لحنی بسیار مودب و به امضای «طرفداران قانون اساسی ایران» او را سرزنش کردم که: چرا پس از فقط يك بار ملاقات با «آن روحانی پاریس نشین» تمام شهرت و سابقه «لیبرال - دموکراتیک» خود را از بین برده است؟ و ضمناً هم به او خاطر نشان ساختم، که بهتر است به جای مقابله با دکتر صدیقی، درصدد حمایت از وی برآید.

از این تلگراف رونوشتی برای امینی، صدیقی، و یکی دو خبرنگار خارجی مقیم تهران نیز فرستادم.

شنبه ۲۳ دسامبر ۱۹۷۸ [۲ دی ۱۳۵۷]

یکی از مقامات ارشد آمریکائی که در شرکتهای عامل نفت ایران به کار اشتغال داشت، در اهواز هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. و نیز بر اساس خبرهای دریافتی: در مشهد تظاهرات و تیراندازیهای انجام گرفته است.^۱

یکشنبه ۲۴ دسامبر ۱۹۷۸ [۳ دی ۱۳۵۷]

در حالی که بار دیگر ارتباط تلفنی و تلکس با تهران قطع شده است، اطلاع یافتم: در تهران چند تن از جوانان تظاهرکننده قصد حمله به سفارت آمریکا را داشته اند، که در جریان آن چند اتومبیل آتش گرفت، و تا مدتی نیز صدای تیراندازی شنیده میشد.

دوشنبه ۲۵ دسامبر ۱۹۷۸ [۴ دی ۱۳۵۷]

در حالی که سقوط دولت از هاری قریب الوقوع به نظر می رسد، سنجایی

۱- قضیه «تظاهرات و تیراندازیهای مشهد، به همان سادگی که نویسنده از آن گذشته، نبوده است. این واقعه که روز ۲۳ آذر ۵۷ در مشهد اتفاق افتاد و به عنوان یکی دیگر از فجایع رژیم شاه در تاریخ به ثبت رسیده - حمله مسلحانه ای از سوی ماموران حکومت نظامی به بیمارستان شاهرضای مشهد (امام رضای فعلی) بود، که طی آن عده زیادی از مجروحان حوادث گذشته و چند تن دکتر و پرستار کشته و زخمی شدند. - مترجم

ضمن سخنرانی در گردهمایی وسیع دانشجویان دانشگاهها از آنها خواست که جبهه متحدی را علیه شاه تشکیل دهند.

سنجایی در این سخنرانی ضمناً افشاء کرد که در ملاقات ۱۲ روز قبل خود با شاه، به وی گفته که: انجام دگرگونیهای سطحی و دادن امتیازهای جزئی هرگز نمی‌تواند مسائل را حل کند. و بعد موقعیکه اعلام داشت: «راه حل نهائی و اساسی فقط خروج شاه از مملکت است» جمعیت حاضر در سخنرانی با فریاد و هلهله گفته‌های سنجایی را تأیید کردند.

امروز هوای لندن به طور استثنائی ملایم و آفتابی است. و خدا را شکر که هیچ روزنامه‌ای هم منتشر نشده است.^۱

سه‌شنبه ۲۶ دسامبر ۱۹۷۸ [۵ دی ۱۳۵۷]

نامه‌ای داشتم از «معینیان» (رئیس دفتر مخصوص شاه) که خیلی ساده و مختصر نوشته بود: شاه گزارش‌های مرا در باره ماجرای مربوط به تکذیب اظهارات «سیامک زند» دیده است.

آنطور که خبر می‌دهند: از هاری (نخست‌وزیر) در بستر بیماری افتاده... تولید نفت تا سطح ۵۰۰ هزار بشکه در روز تقلیل یافته... و شورش و آشوب در نقاط مختلف تهران همچنان ادامه دارد.

ناهار امروز را با برادرم در حالی صرف کردم که حالتی غمناک و دل‌تنگ بر هر دو ما مستولی بود. و چنان غرق فکر بودیم که در تمام مدت حتی يك کلمه هم با یکدیگر صحبت نکردیم.

چهارشنبه ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸ [۶ دی ۱۳۵۷]

حدود ۶۰ تن از اساتید دانشگاه را که دست به اعتصاب زده بودند، سربازان بزور از محل اعتصاب بیرون راندند و با کامیون به جانی دیگر منتقل کردند.^۲

۱- علت عدم انتشار مطبوعات در امروز، تعطیلی «کریسمس» (سالروز ولادت عیسی مسیح) بوده است - مترجم.

۲- این جریان مربوط به حمله ماموران حکومت نظامی به محل تحصن اسنادان دانشگاه در عمارت وزارت علوم بود، که طی آن «کامران نجات‌اللهی» استاد دانشگاه پلی‌تکنیک تهران به شهادت رسید. - مترجم

در اخبار ۳ بعد از ظهر بی بی سی شنیدم که امروز در تهران بزرگترین راه‌بندان ترافیک دنیا ایجاد شده بود.^۱ خبرگزار بی بی سی که این وضع را يك «هرج و مرج کامل» توصیف می‌کرد، ضمناً هم از چند فقره آشوب و تشنج شدید در فرودگاه تهران خبر می‌داد.

شب هنگام که فیلمهای مربوط به آشوبگری امروز تهران را در تلویزیون دیدم، دیگر شکی برایم باقی نماند که شاهد لحظات احتضار رژیم سلطنتی هستیم.

پنجشنبه ۲۸ دسامبر ۱۹۷۸ [۷ دی ۱۳۵۷]

کاهش صادرات نفت ایران سبب جیره‌بندی بنزین در آفریقای جنوبی شده، و عنقریب است که این وضع احتمالاً در اسرائیل هم بوجود آید. خمینی روز شنبه را به عنوان «روز عزای ملی» اعلام کرده است. و یکی از وکلای مجلس بنام «بنی احمد» نیز از شاه خواسته که از مقامش استعفاء دهد.

در حالی که موج آشوب همچنان در ایران ادامه دارد، اوضاع سفارتخانه ما به صورتی بسیار مرموز و غیرطبیعی آرام است. نه وسائل ارتباطی ما با تهران کار می‌کند، نه خبری از طریق کانالهای رسمی به ما می‌رسد، و نه اینکه بخشنامه و دستورالعملی از تهران برایمان ارسال می‌شود.

سکوت وهم‌آوری که شباهت به آرامش قبل از طوفان دارد، فضای سفارتخانه را در خود فرو برده است.

جمعه ۲۹ دسامبر ۱۹۷۸ [۸ دی ۱۳۵۷]

در اخبار ساعت ۸ صبح بی بی سی شنیدم که: «زندگی اجتماعی و ماشینی ایران به کلی فلج شده است». و نیز «پرزیدنت کارتر اعلام کرده که تصمیم دارد يك ناو هواپیمابر به خلیج فارس اعزام دارد...». تردیدی نیست که کارتر از این اقدام، قصدی جز ترساندن مردم ایران ندارد.

۱- این راه‌بندان عظیم در جریان تسبیح جنازه استاد نجات‌اللہی ایجاد شد، که ضمن آن بر اثر تیراندازی ماموران رژیم به انبوه مردم شرکت کننده در مراسم تسبیح جنازه، دهها تن دیگر نیز شهید و مجروح شدند. - مترجم

ساعت ۹ صبح تلفن حسین اشراقی باعث شد که بار دیگر دامنه تفکراتم اوج بگیرد.

حسین می گفت: امیر خسرو افشار همین الان تلفنی از تهران با او تماس گرفته و اطلاع داده که در عرض ۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت آینده دولت عوض خواهد شد و احتمال می رود که «شاهیور بختیار» (مرد شماره ۲ جبهه ملی) به نخست وزیری منصوب شود.

به گفته حسین: افشار راجع به خودش هم خبر داد که در کابینه جدید شرکت نخواهد داشت، و ضمناً هم اوضاع ایران را آنقدرها که در لندن تصور می شود، ناگوار ندانست.

براساس خبرهای ساعت ۱۱ صبح بی بی سی: تیراندازیهای پراکنده در تهران ادامه دارد. و امروز بعضی ادارات دولتی در جنوب تهران نیز به آتش کشیده شده است.

در این میان، تلفنهای حاکی از همدردی و حمایت شهروندان انگلیسی کماکان برقرار است و بسیاری از آنان هم البته گمان می کنند که در این موقعیت، من به خاطر غرق شدن بیش از حد در کار، واقعاً از نفس افتاده ام. در حالی که درست برخلاف این تصور، در حال حاضر همه چیز در سفارتخانه، از شدت آرامش و سکون بوی مرگ گرفته است.

بعد از عزیمت امیر خسرو افشار از لندن نیز چون حتی يك تلگراف هم از تهران برایمان مخابره نشده، چنین به نظر می رسد که فلج عمومی در ایران حتی وزارت خارجه را هم در کام خود فرو برده باشد.

صندلی گردان پشت میزم را چرخاندم و به منظره باغ مرتب و زیبایی که در عقب ردیف خانه های خیابان «برنسس گیت» قرار دارد، چشم دوختم. توده ای از برگهای خشک در گوشه ای از باغ میسوخت. و آسمان چنان از ابرهای سیاه پوشیده بود که نور خورشید گاهی - و آنهم فقط برای چند لحظه - می توانست از ورای حجاب تیره ابرهای متراکم خودی نشان بدهد.

همینطور که به مناظر اطراف می نگریستم، چشمم به يك مجتمع مسکونی - نه چندان جالب - در سمت راست افتاد، که می دانستم اکثر آپارتمانهایش را ایرانیها خریده اند. و چون در همان موقع رگبار شدیدی هم شروع شد، همزمانی مشاهده منازل ایرانیها و بارش باران، مرا به فکر فرو برد که: راستی چند روز دیگر در پشت این میز باقی خواهم ماند؟ بعد از آن چه خواهم کرد؟ آیا به ایران برگردم، که اوضاعش اصلاً برایم قابل تصور نیست، و خود را در چنگال سرنوشتی نامعلوم گرفتار کنم؟ یا اینکه همین جا در لندن بمانم و به

عنوان يك نفر پناهنده سیاسی، و فراری از دست هموطنان کینه‌توز، به زندگی خود ادامه دهم؟

در خبرهای اولین ساعات بعدازظهر بی‌بی‌سی شنیدم که: «سرانجام شاه آخرین دست از قمار نومیدانه خود را آغاز کرد و از شاهپور بختیار خواست که دست به تشکیل کابینه بزند...».

نامه‌ای از لرد «هوم» سردبیر اخبار خارجی روزنامه تایمز) به دستم رسید که در آن نوشته بود: «... من همیشه دعا می‌کنم که شاهنشاه ایران هرچه زودتر از طوفان بگذرد و قدم به دوره آرامش بگذارد...».

امروز از خبرگزاری رویتر و فرستنده مستقل تلویزیون انگلیس تلفن کردند و پرسیدند که: آیا شایعات منتشره در تهران مبنی بر تصمیم شاه به عزیمت از کشور به دلیل توصیه کارتر، حقیقت دارد یا نه؟... که البته من این مطلب را با قاطعیت تکذیب کردم، و بعد هم اخبار شب تلویزیون تکذیب مرا عیناً پخش کرد.

ضمناً هم تلفنی داشتم از خانم «جین کرین» که قبلاً او را ندیده بودم، ولی اسمش را به خاطر آنکه سالها در روزنامه «تهران جورنال» (نشریه انگلیسی زبان موسسه اطلاعات) کار می‌کرد، به خاطر می‌آوردم.

«جین» در مورد انتشار لیستی در مطبوعات فارسی زبان لندن (حاوی فهرست مفصلی از شرکتها و موسسات تجارتی که اعضای خانواده سلطنت در آنها صاحب سهم هستند) می‌گفت: «... من همیشه اعتقاد داشتم خانواده سلطنتی ایران تمام کوشش خود را برای بهبود زندگی مردم ایران به کار می‌برند. و به همین جهت نیز از هر فرصتی برای دفاع از آنها استفاده می‌کردم. ولی حالا با این وضع و با این لیست!!...».

خمینی در پاریس اعلام کرده که: دولت بختیار را تأیید نمی‌کند، و تنها راه حل بحران را نیز خروج شاه از مملکت می‌داند.

سنجایی نیز با انتشار بیانیه‌ای شاهپور بختیار را از جبهه ملی طرد کرده و عمل او را يك اقدام خودسرانه نامیده است. در حالی که به نظر من، سنجایی

۱- این بیان امام به مصاحبه ایشان با دکتر «جیم کوکلررفت» (استاد دانشگاه روترکرز امریکا) در روز ۷ دی ۵۷ بازمی‌گردد، که در قسمتی از آن سؤال و جواب زیر بین استاد آمریکائی و حضرت امام صورت گرفت:

سؤال - نظر حضرتعالی نسبت به کوششی که بختیار برای تشکیل دولت می‌کند، چیست؟

امام - نظر من این است که بختیار هم توفیق پیدا نخواهد کرد. ←

دارد نقش «باگو» را در نمایش غم‌انگیز ایران بازی می‌کند.^۱

شنبه ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ [۹ دی ۱۳۵۷]

در برنامه اخبار ساعت ۶ صبح بی‌بی‌سی شنیدم که: مادر شاه همراه با يك گروه هفده نفره، باضافه چند كودك و دو سگ امروز با يك هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ نیروی هوایی ایران وارد لوس‌آنجلس شدند. همین بخش خبری ضمناً گزارش داد که: شانس بختیار برای تشکیل دولت خیلی دور از ذهن است. و نیز اردشیر زاهدی شایعات مربوط به این که «شاه عنقریب به مادرش در آمریکا خواهد پیوست» را قویاً تکذیب کرده است. یا شنیدن این خبرها احساس کردم که واقعا امیدها و انتظارات با چه سرعت حیرت‌آوری تبدیل به دلتنگی و افسردگی و نومیدی شده است. امروز تلگرافی از امیر خسرو افشار با عنوان «خیلی محرمانه» به دستم رسید که در آن خبر می‌داد: «... چون اعلیحضرت در شرائط فعلی قادر نیستند به نحوی شایسته از علیاحضرت ملکه انگلیس پذیرائی کنند، لذا دستور فرموده‌اند که بهتر است سفر علیاحضرت به ایران تا مدتی به تعویق افتد...». بی‌بی‌سی در بخشهای بعدی خبر گزارش داد که: موج ناآرامی و آشوب همچنان در ایران ادامه دارد... مراکز فرهنگی انگلیس و آمریکا در مشهد و اهواز طعمه حریق شده... و طرد احتمالی شاهپور بختیار از سوی جبهه ملی نیز موکول به تشکیل جلسه هیئت اجرائی جبهه ملی شده است. «سیروس غنی» و «علیرضا عروضی» امشب شام در سفارتخانه میهمانم بودند. که طی آن سیروس می‌گفت: یکی از بدبختیهای فراریان از کشور این

سؤال - ولو اینکه موقت هم باشد، شما تأییدش نخواهید کرد؟

امام - خیر.

ولی بعداً که مسأله نخست‌وزیری بختیار از صورت شایعه درآمد و واقعیت پیدا کرد، امام صریحاً فرمودند: «... بختیار هیچگونه قانونیتی ندارد. او خائن است. زیرا مجلسین که به او رای اعتماد داده‌اند قانونی نیستند... هر حکومتی با بودن شاه مورد قبول ما نیست...» (مصاحبه امام با روزنامه فاینانشل تایمز در روز ۱۸ دی ۵۷). - مترجم

۱ - «باگو» یکی از شخصیت‌های نمایشنامه «اتللو» اثر معروف شکسپیر است که به خاطر هوسبازی و شهوات مادی به ارباب خود خیانت کرد. - مترجم

۲ - شیراز را نیز باید به فهرست شهرهایی که مردم در آنها به «انجمن ایران و آمریکا»

حمله بردند، اضافه کرد. - مترجم

است که هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. و بعد هم موقعی که در اخبار ساعت ۸ بی بی سی شنیدیم که: «بختیار رسماً از جبهه ملی طرد شده است»، سیروس بلافاصله تلفن را برداشت و طی تماسی با «هنری پرشت» (رئیس امور ایران در وزارت خارجه امریکا)، پس از توصیف بختیار به عنوان يك «آدم معمولی»، در عوض به «پرشت» توصیه کرد که بهتر است دکتر صدیقی «که مردی است بسیار شریف و آبرومند» برای تشکیل کابینه، بر بختیار ترجیح داده شود.

ساعت ۱۱ شب بی بی سی خبر داد که: «کاخ سلطنتی به طور مکرر شایعات مربوط به خروج قریب الوقوع شاه از کشور را تکذیب کرده است... فعالیت‌های بختیار برای تشکیل کابینه نیز به دو علت با بن بست مواجه شده است. یکی اینکه مقامات مذهبی و سیاسی او را طرد کرده‌اند، و دیگر، اجبار بختیار به قبول اردشیر زاهدی در سمت فرمانده ارش بوده است!...».

علیرضا با شنیدن این خبر گفت: «ولی اردشیر که حتی خدمت سربازی را هم انجام نداده!!» و من هم با خود اندیشیدم که: نکند شاه به کلی عقل خود را از دست داده باشد.

شب دیروقت، موقعی که علیرضا را با اتومبیل به منزلش می‌رساندم، طوفان برف در هوای یخبندان غوغا می‌کرد و در همان حال صدای گوینده رادیو را شنیدم که در تفسیری پیرامون اوضاع ایران می‌گفت: «تهران شهری است که در حین کار و فعالیت رو به مرگ می‌رود!».

یکشنبه ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ [۱۰ دی ۱۳۵۷]

بختیار ضمن اعلام این که همچنان به کوشش برای تشکیل کابینه ادامه خواهد داد، طرد خود از جبهه ملی را نیز به ایجاد شکافی در جبهه تشبیه کرده، که حسدورزی بعضی عناصر معلوم الحال مسبب آن بوده است.

اخبار ایران، صفحات اول مطبوعات صبح یکشنبه لندن را به خود اختصاص داده است، که اکثر آنها نیز به مسأله قریب الوقوع شاه از ایران اشاره کرده‌اند. در سرمقاله دو روزنامه دیلی تلگراف و دیلی اکسپرس هم حملات تنیدی به افکار تعصب‌آمیز خمینی شده است، که به نظر من این نوع کارها می‌بایست خیلی زودتر انجام می‌گرفت.

«احمد قریشی» طی يك تماس تلفنی اطلاع داد که: «... دیروز در مشهد،

شورشیان چند نفر را در خیابان به دار آویختند^۱ و يك تانك را به آتش کشیدند. و امروز فرماندار نظامی شهر با حالتی دیوانه وار به سربازان دستور داد تمام تظاهرکنندگان را بدون هدف مشخص به رگبار ببندند...» احمد ضمنا می گفت: از جانی با خبر شده که شهبانو و فرزندان شاه در همان هواپیمائی بوده اند که دیروز در لوس آنجلس به زمین نشست. و موقعی که تردید خود را در مورد خروج شهبانو از ایران به اطلاع رساندم، جواب داد که: «مطمئن باش این خبر تا نود درصد صحت دارد».

اخبار ساعت يك بعد از ظهر بی بی سی تائید کرد که: در حادثه امروز مشهد صدها نفر کشته و مجروح شده اند. و در نقطه ای از شهر نیز نیروهای نظامی يك تانك را به داخل صف تظاهرکنندگان رانده اند.

اوائل بعد از ظهر احمد قریسی دوباره تلفن کرد و خبر داد که: «در مشهد واقعاً قتل عام شده است. چون تعداد کشته ها سر به هزار نفر می زند»^۲ و بعد هم اضافه کرد: «اخیراً شاه تمام فرمانداران نظامی شهرها را به کاخ فراخوانده و ضمن توصیف اوضاع ایران به عنوان جنگی که منتهی به تجزیه ایران خواهد شد، بار دیگر تاکید کرد که بهیچوجه قصد خروج از کشور را ندارد. و از فرمانداران نظامی خواست تا در بازگشت به محل خدمت خود با احساس اطمینان بیشتر به وظایفی که در قبال وطن خویش دارند عمل کنند» احمد که وقوع گرفتاریهای اخیر را بی ارتباط با خروج شهبانو از ایران نمی دانست، در مورد اقدام شاه هم معتقد بود که: «اینکار گرچه خیلی دیر انجام گرفت، ولی به عقیده من، ارتش هنوز هم می تواند اوضاع را دگرگون کند...».

برای آنکه دو سه ساعتی تنها باشم، از سفارتخانه بیرون آمدم و به

۱- این چند نفر از ماموران شناخته شده ساواک در مشهد بودند. و امام بعداً با انتشار اعلامیه ای این کار را تقییح کردند. مترجم

۲- کشتار وحشتناک روز ۱۰ دی ۵۷ ماموران حکومت نظامی شاه در مشهد، که همانروز عیناً در کرمانشاه، و روز ۷ دی نیز در قزوین صورت گرفت، نمونه های جدید از سبغیت رژیم شاه را به نمایش گذاشت که تا قبل از آن، چنین حرکاتی حتی توسط خونخوارترین و وحشی ترین حکومت های دیکتاتوری نیز انجام نگرفته بود. راندن تانک به میان مردم تظاهرکننده بی سلاح از جمله کارهایی است که حقاً بایستی ابتکار باجرا در آوردنش را منحصر به شاه «عاری از مهر» دانست و بس.

اهمیت حوادثی که طی آن دو سه روز در مشهد و کرمانشاه و قزوین اتفاق افتاد، بحدی بود که امام خمینی در روز ۱۲ دی طی پیامی برای مردم این سه شهر، مقاومت دلاورانه آنها را مقابل «وحشیگریهای ماموران شاه و دولت نظامی و حکومت سفاک» ستودند. و بعداً نیز روز ۱۸ دی را بهمین مناسبت «روز عزای عمومی» اعلام کردند. مترجم

خانه‌ای که در خیابان «هلندپارك» داشتم رفتم. ولی هنوز جا بجا نشده بودم که برادرم فرهاد تلفن کرد و اطلاع داد: تیمسار جم می‌خواهد فوری با من ملاقات کند... ناچار به سفارتخانه بازگشتم و به تیمسار تلفن کردم، که منتظرش هستم. در غیاب من، معینیان، مقدم (رئیس ساواک)، و بختیار از تهران به سفارتخانه زنگ زده بودند و هر سه نفر نیز پیغام داده بودند که: تیمسار جم هرچه سریعتر با تهران تماس بگیرد.

جم که آمد، گفت: «... می‌خواهم به معینیان اطلاع بدهم که اگر اعلیحضرت امری دارند، من از طریق سفارتخانه آماده اطاعت از دستوراتشان هستم. ولی با شاهپور بختیار هرگز تماس نخواهم گرفت...».

جم فکر می‌کرد که احتمال دارد او را برای تصدی یکی از سه مقام: وزارت جنگ، ریاست ستاد ارتش، و یا عضویت شورای سلطنت لازم داشته باشند، و می‌گفت: «... پست وزارت جنگ را قبول نخواهم کرد، چون يك مقام اجرایی ساده بیش نیست و اصولاً وزیر جنگ هیچ قدرت و اختیاری ندارد. برای قبول ریاست ستاد ارتش هم خیلی اکراه دارم، چون این مقامی است که حتماً از سوی اعلیحضرت به من پیشنهاد می‌شود، و مطمئنم که ایشان نیز با کمال بی‌میلی و برخلاف خواسته خود مرا به این سمت منصوب خواهند کرد. به این دلیل که اگر اعلیحضرت واقعاً شایستگی لازم را در من سراغ داشتند هرگز مرا به مدت ۷ سال این طور پا در هوا و در حالت برزخ نگه نمی‌داشتند. راجع به عضویت در شورای سلطنت هم باید بگویم که هیچ رغبتی به این کار ندارم. چون وقتی که خود را کماکان جزء طرفداران اعلیحضرت می‌دانم، طبعاً هرگز علاقه به شرکت در شورائی نخواهم داشت که می‌تواند بعداً به صورت ماشینی در جهت انهدام رژیم سلطنت در ایران به کار گرفته شود...».

جم در صحبت‌های خود، بختیار را يك «ماجراجو» توصیف کرد که دولتش هرگز نمی‌تواند دوامی داشته باشد. و در باره خمینی نیز گفت: «خمینی و دار و دسته ناآگاهی که جزء طرفدارانش هستند، چون هیچ تجربه و تشکیلاتی برای اداره امور ندارند، بزودی توسط کمونیستها از دور خارج می‌شوند...».

در پاسخ به اظهارات جم گفتم: «البته من در آن حد نیستم که شما را نصیحت کنم. ولی چون به عقایدتان احترام می‌گذارم و دلایلتان را نیز قابل قبول می‌دانم، فقط می‌خواستم طوری باشد که احساس کنید در این مقطع بحرانی از تاریخ ایران، شما هم در قبال وطن خود وظیفه‌ای به عهده دارید. و نیز توجه داشته باشید که چون بختیار - صرفنظر از هدفها و انگیزه‌هایش - در حکم آخرین مانع برای تشکیل حکومت ملاحا به حساب می‌آید، اگر حمایت

شما از او می‌تواند سبب تقویت و ادامه کارش شود، - به اعتقاد من - شما نباید از هیچ کمکی به بختیار مضایقه داشته باشید...».

جم در جوابم گفت: «... بختیار چون هیچ پایگاه مردمی ندارد، ابتکارات او نیز محکوم به شکست است. و به طور کلی به يك واسطه می‌ماند که در حد فاصل رفتن شاه و آمدن ملاها قرار گرفته است...». و بعد مثل این که از پیشگویی خود شدیداً متأثر شده باشد، خاموش ماند. و دیدم که خود را به سختی کنترل می‌کند تا مبدا آسفتگی و اضطرابش علنی شود.

چند لحظه بعد، جم دوباره آرامش خود را بازیافت و در ادامه صحبتش گفت: «... به نظر من اعلیحضرت باید همان کاری را بکند که «آلفونس سیزدهم» انجام داد.^۱ یعنی اگر می‌بیند که مردم او را نمی‌خواهند، بدون استعفا دادن و یا چشم پوشیدن از سلطنت، به میل خود از کشور خارج شود. و این آبرومندانه‌ترین کاری است که می‌تواند انجام دهد...».

در پایان ملاقات به جم گفتم: «لازم به یادآوری نیست که هر نوع پیغامی در پاسخ به درخواست مقامات تهران دارید، سفارتخانه در مخابره آن درنگ نخواهد کرد.» بعد هم موقعی که همراه جم برای خداحافظی به کنار در خروجی رسیدم، گوئی که ناگهان فکری به ذهنش رسیده باشد، رو به من کرد و پرسید: «راستی شما چه کار خواهید کرد؟». که در جوابش گفتم: «اگر بتوانم،

۱- «آلفونس سیزدهم» آخرین پادشاه اسپانیا (قبل از دوران حکومت ژنرال فرانکو) بود. وی از ابتدای تولد در سال ۱۸۸۶ به سلطنت رسید (چون پدرش «آلفونس دوازدهم» قبل از تولد او فوت کرده بود) و این مقام را تا ۱۴ آوریل ۱۹۳۱ - که بخاطر شورش مردم، پادشاهی را رها کرد و از کشور خارج شد - به عهده داشت. بعد از پایان جنگهای داخلی اسپانیا در سال ۱۹۳۹ که ژنرال فرانکو با کمک هیتلر و انگلستان به حکومت اسپانیا دست یافت، آلفونس سیزدهم را به خاطر آنکه علاقه‌ای به حفظ تاج و تختش ندارد، از سلطنت خلع کرد و خود به عنوان رئیس جمهور مادام‌العمر حاکمیت اسپانیا را به دست گرفت. ولی بعداً که جو سیاسی اروپا دگرگون شد و هیتلر و انگلیس به صورت دشمن یکدیگر درآمدند، فرانکو برای حفظ قدرت خود و جلوگیری از شورش سلطنت‌طلبان اسپانیا اعلام داشت که اگر آلفونس سیزدهم رسماً از سلطنت استعفا دهد، هرکس را که به جانشینی خود برگزیند، وی نیز او را به عنوان پادشاه آینده اسپانیا خواهد شناخت. آلفونس سیزدهم اجابت این خواسته فرانکو را مدتها عقب انداخت، تا آنکه سرانجام دو هفته قبل از مرگش، پسر سوم خود «خوان کارلوس» را در روز ۱۳ فوریه ۱۹۴۱ به ولیعهدی اسپانیا انتخاب کرد. و فرانکو هم بدنبال او «خوان کارلوس» را به عنوان ولیعهد خودش به رسمیت شناخت و اعلام داشت که بعد از مرگش بار دیگر حکومت اسپانیا از جمهوری به سلطنتی بازمی‌گردد و کارلوس پادشاه آینده اسپانیا خواهد بود. که البته همینطور هم شد و در سال ۱۹۷۵ بعد از مرگ فرانکو، ولیعهد يك جمهور به پادشاهی رسید!! - مترجم

به تهران برمی‌گردم».

بعد از شام تلفنی با والاحضرت اشرف در نیویورک تماس گرفتم. لحن صحبت والاحضرت این بار خیلی محبت‌آمیز بود و طوری سخن می‌گفت که احساس می‌شد به جای غصه خوردن و دلتنگی سعی دارد تن به قضا و قدر بدهد.

او درحالی که اصرار داشت حرفهایش را باید خیلی محرمانه بدانم و در جایی بازگو نکنم، خبر داد که: «... اعلیحضرت بزودی - و بلافاصله پس از اینکه بختیار کابینه‌اش را تشکیل داد- از کشور خارج می‌شوند. و البته قبل از عزیمت هم شورای سلطنت را تشکیل خواهند داد، که شهبانو بر آن ریاست خواهد داشت...»

- «ولی من فکر می‌کردم که شهبانو الان در کالیفرنیا باشد»
 - «نه! او الان در تهران است و قبل از تلفن تو که با او صحبت می‌کردم، همین طور اشک می‌ریخت».

- «خوب، اعلیحضرت کجا تشریف خواهند برد؟»

- «به اردن یا به عربستان سعودی».

در این مکالمه، والاحضرت برای اولین بار تاسف خود را از بابت کسانی که دستگیر شده‌اند و در زندان خواهند ماند اظهار کرد، و بعد از اینکه در این مورد خصوصاً نامی هم از امیرعباس هویدا برد، به من گفت: «تو هم لازم است به اتفاق دیگران به نیویورک بیائی و همینجا زندگی کنی...».

در حالی که امشب آخرین شب سال ۱۹۷۸ است و حدود یک ساعت دیگر وارد سال جدید می‌شویم، به نظرم نمی‌رسد که این سال پرماجرأ به این زودیها به پایان خود نزدیک شده باشد. سالی که بی‌تردید باید آنرا وحشتناکترین سال در طول عمر چهل و دو ساله‌ام بدانم. سالی که در طولش هر روز به نوعی دچار نگرانی و اضطراب بودم و همواره از بلا تکلیفی و بی‌اطمینانی رنج می‌بردم. سالی که وفاداری به سلطنت در آن روبه زوال نهاد، جرات و شهامت رنگ باخت، و فضائی آکنده از سوءظن و تهمت بر همه سایه افکند.

اوضاعی که هم اکنون در ایران جاری است، بر رویه و راه و رسم آن نوع زندگی که تا کنون شناخته‌ام و در تمام عمرم جز آن نداشته‌ام، خط بطلان می‌کشد. و قدرت و منزلت و اعتباری که به نظر می‌رسید همانند هاله‌ای مقدس دور سر ما اعضای طبقه حاکمه وجود دارد، بر باد می‌دهد. موقعی هم که تمام آن مزایا ناگهان و بزور از ما گرفته می‌شود، برایمان چیزی جز يك زندگی

نحوست بار بصورت يك فراری بی هدف نخواهد ماند.
با خود گفتم: شاید گردش زمانه بتواند جوابهای مناسب برای شناخت
علل اینهمه دگرگونی در اختیارمان بگذارد. ولی بهرحال تنها کاری که الان از
دستم برمی آید این است که فکر کنم فردا هم روزیست که باید آنرا بعنوان
اولین روز از بقیه عمر خود آغاز کنم.

دوشنبه اول ژانویه ۱۹۷۹ [۱۱ دی ۱۳۵۷]

کارمندان قسمت کنترل ترافیک هوایی ایران نیز به اعتصابیون پیوستند و
ضمن آن که سبب توقف پروازهای خروجی تهران شدند، وحشت و آشفتگی
خاطر بیشتری را برای آندسته از مسافران فراهم کردند که لاعلاج برای
عزیمت از ایران به هر دری می زدند.

از خبرهایی که سیروس غنی امروز به من داد یکی این بود که: در خلال
تشکیل جلسه هئیت اجرائی جبهه ملی، سنجایی با حالتی کینه توزانه بی محابا
به بختیار تاخت و با متهم کردن او به اینکه توسط شاه اغفال شده، جاه طلبی
بی حد و مرزش را عامل اصلی به باد دادن تمام سوابق سیاسی گذشته وی
دانست.

خبر دیگر سیروس، تماس مجدد تلفنی او با «هنری پرشت» (رئیس اداره
ایران در وزارت خارجه آمریکا) بود، که در این باره هم می گفت: «پرشت»
برای توصیف اوضاع فعلی ایران لغت «غم انگیز» را به کار برده است.
سیروس ضمناً از قول «شائول بخاش» در تهران خبر می داد: «... در
حالی که دیگر چیزی به رفتن شاه باقی نمانده، مضمون شعارها در تهران از
حالت ضد شاه تبدیل به طرفداری از حزب توده شده است. و مردم همچنان به
کشتن این و آن و غارت اموال دیگران ادامه می دهند...».

نزدیک ظهر که شنیدم از هاری از نخست وزیر استعفا داده است، فکر
کردم پیشگوئی «احمد قریشی» که گفته بود: عمر سیاسی من بیشتر از
امیر خسرو افشار خواهد بود، به حقیقت پیوسته است. چون از قرار معلوم،
بختیار قصد دارد کابینه اش را روز پنجشنبه معرفی کند و حداقل تا آن روز من

۱- «شائول بخاش» که در آن زمان ظاهراً عنوان خبرنگار امور نفتی روزنامه کیهان را
داشت، در سلك کارگزاران صهیونیسم و مامورین سازمان «سیا» به شمار می آمد. وی بعد از
پیروزی انقلاب از ایران فرار کرد و هم اکنون بعنوان مشاور مقامات آمریکائی و اسرائیلی
در امر تبلیغات تخریبی علیه جمهوری اسلامی به خدمت مشغول است. - مترجم

عنوان سفیر را خواهم داشت.

امروز تیمسار جم با ارسال يك تلگراف رمز از طریق سفارتخانه برای معینان، درخواست بختیار را برای تصدی مقام وزارت جنگ بشدت رد کرد، و ضمن آن دلیل آورد که: (۱) هیچ آشنایی با بختیار ندارد. (۲) فکر نمی کند که بختیار بتواند موفقیتی کسب کند. (۳) مشکلات خانوادگی در لندن به او فرصت پذیرفتن شغل را نمی دهد.

بختیار طی يك نطق رادیو تلویزیونی از مردم ایران خواست تا به او در برقراری يك حکومت «سوسیال دموکراسی» در ایران کمک کنند. سخنان بختیار ضمن تاثیر فوق العاده اش، حالتی منحصر بفرد هم داشت. زیرا او برای اولین بار - تا آنجا که من به خاطر می آورم - اولین نخست وزیر است که بدون نام بردن از شاه، صرفاً از مصدق تجلیل کرد.^۱

موقع صرف شام به اتفاق سیروس غنی، علیرضا عروزی، پرویز مینا و برادرم فرهاد، به تماشای اخبار تلویزیون نشستیم که شاه و شهبانو را پس از دو ماه برای اولین بار در حال صحبت با عده ای از خبرنگاران خارجی در محوطه کاخ نشان می داد، و شنیدیم که شاه تائید می کرد: در صورتی که موقعیت مناسب باشد، برای استراحت به خارج از کشور خواهد رفت، ولی البته نه به «سنت موریس»...^۲

با دیدن آنها به نظرم رسید که شاه خیلی لاغر و ضعیف شده، و قیافه شهبانو هم خیلی بیشتر از سن خودش را نشان می دهد.

برنامه ای بود رویهمرفته خوش ظاهر، که به جز برانگیختن احساس همدردی، مطلب مهمی به دست نمی داد. و در گفتگویی هم که بعد از مشاهده آن با هم داشتیم، معلوم شد که دیدنش اوقاتمان را تلخ کرده و اعصابمان را به شدت تحت فشار گذاشته است.

سه شنبه ۲ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۲]

سخنرانی بختیار، در مطبوعات لندن

- ۱- بختیار در همین نطق بود که خود را «صحنه را ترك نخواهد کرد، ولی البته او نتواند بماند و سرانجام همچون موجی از دریا گر
- ۲- «سنت موریس» شهری است کوهستانی اسکی دارد، و شاه در آنجا ویلای مجللی

منطق

منزل والا حضرت

۱- عباسقلی بختیار

داشته است. و گرچه من هم با ذره ذره تارهای وجودم آرزوی موفقیت او را دارم، ولی در ته قلبم این احساس وجود دارد که او هرگز موفق نخواهد شد. بختیار اگر دو سال پیش به نخست‌وزیری رسیده بود به خوبی می‌توانست در مقابل امواج انقلاب سد ایجاد کند، ولی واقعاً هم دو سال پیش اصلاً باورکردنی نبود که شاه چنین مقامی را به دست بختیار بسپارد. چنانکه تا اواخر تابستان ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) حتی امینی هم هنوز قابل پذیرش برای شاه نبود. و اینک شاه در حالی بختیار را به نخست‌وزیری گماشته که افراد شورشی در خیابانها مرگش را خواستارند و بختیار را نیز «عروسک آمریکا» لقب داده‌اند... بعد از رفتن بختیار هم فقط خمینی می‌ماند و ژنرالهای ارتش، که به هر حال باید حساب خود را با یکدیگر تصفیه کنند.

امروز «عباسقلی بختیار» (پسرعموی شاهپور بختیار) تلفنی با سفارتخانه تماس گرفت و گفت: برای معالجه چشم پدرش در آمریکا بود، که او را به تهران فراخواندند. ولی حالا با این وضع که هیچ هواپیمائی به تهران نمی‌رود، می‌خواهد بداند که از دست ما چه کمکی برمی‌آید؟ کمی پس از آن نیز شخصاً به سفارتخانه مراجعه کرد و در گفتگوی کوتاهی که با هم داشتیم راجع به بختیار صحبت کرد، و ضمن توصیف او به عنوان «یک مرد استثنائی، یک روشنفکر مبارز، و کسی که صدمات فراوانی متحمل شده» افزود: «گرچه من شخصاً نسبت به موفقیت شاهپور شک دارم، ولی معتقدم هیچکس نباید اگر کاری از دستش برای مملکت برمی‌آید، از آن کوتاهی کند...».

عباسقلی بختیار در پایان صحبتش هم از من سؤال کرد: «... چندی پیش که امیر خسرو افشار به لندن آمد، بعضی‌ها در تهران خیلی نسبت به نتایج سفر او دل بسته بودند. و من نفهمیدم که بالاخره چیزی از اینجا نصیب او شد یا نه؟...».

بعد از آن در ملاقات با «احمد قریشی»، موقعی که داشتم پیغام رئیس تشریفات سلطنتی در مورد لزوم تماس احمد با اعضای دفتر «برژینسکی» را به اطلاعش می‌رساندم، به زحمت توانستم از خنده‌ام جلوگیری کنم. چون رئیس تشریفات گفته بود: «امیدوارم در این کار خدا پشت و پناه او باشد». و بیان این عبارت هم مسلماً هیچ علتی نداشت، جز آنکه: وقتی در جایی از واقعیت و خبری نباشد، باید به خرافه و معجزه دل بست.

خبر نیمه شب بی‌بی‌سی شنیدم که: دانشجویان ایرانی در آمریکا به نیت شمس در «بورلی هیلز» (کالیفرنیا) حمله بردند و قصد

داشتند این محل را - که مادر ۹۰ ساله شاه هم اکنون در آن جا اقامت دارد - آتش بزنند.

همان موقع «کنستانتین» [شاه معزول یونان] هم تلفن کرد و راجع به صحت شایعه سفر شاه پرسید. که در جوابش گفتم: فکر می‌کنم صحت داشته باشد ولی هنوز در این باره رسماً خبری به ما نداده‌اند.

چهارشنبه ۳ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۳ دی ۱۳۵۷]

مجلسین شورا و سنا در يك جلسه مشترك نسبت به نخست‌وزیری شاهپور بختیار اظهار تمایل کردند. که البته این امر از قبل هم پیش‌بینی می‌شد.

ضمناً با خبر شدم که مادر شاه پس از حادثه دیروز به نقطه دیگری انتقال داده شده و محل جدید سکونت او را نیز به کسی بروز نداده‌اند. بختیار طی يك کنفرانس مطبوعاتی در تهران، پس از اشاره به اینکه: مردم ایران او را به این سمت برگزیده‌اند، مطالب مختلفی را عنوان کرد و از جمله گفت: (۱) شاه بزودی و پس از معرفی هیئت دولت به سفر خواهد رفت. (۲) ایران دیگر نقش ژاندارم را در خلیج فارس به عهده نخواهد داشت. (۳) به خاطر مصالح اسلام، دیگر نفت به اسرائیل صادر نخواهد شد (!).

امروز معینیان تلفنی با تیمسار جم تماس گرفت و ضمن اعلام این که: خودداری او از قبول پست وزارت مورد پذیرش شاه قرار نگرفته و لازم است هر چه زودتر به ایران بیاید، خطاب به جم افزود: «... شاهنشاه فرمودند مطمئن باشید که عضویت شما در کابینه در موقعیتی صورت می‌گیرد که شرائط آن به کلی با آنچه در هفت سال قبل وجود داشته تفاوت دارد...».

موقعی که جم در جواب معینیان مسأله اعتیاد پسر خود را به عنوان آخرین بهانه عدم قبول پست وزارت پیش کشید، معینیان پاسخ داد: «پس در این صورت بهتر است تلفن را مستقیماً به دفتر اعلیحضرت وصل کنم تا دلایلی را که دارید خودتان شخصاً برای ایشان تشریح کنید...». ولی جم از قبول این کار استنکاف کرد. و بعد که يك سپهد از آن طرف سیم گوشی تلفن را گرفت و مدتی با جم به صحبت پرداخت، معلوم شد توانسته او را راضی کند که قبل از اعلام قبولی وزارت به تهران بیاید، تا ابتدا موقعیت را بسنجد و سپس تصمیم بگیرد.

پنجشنبه ۴ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۴ دی ۱۳۵۷]

در سرمقاله روزنامه فاینانشل تایمز خواندم که: «لازم است برای بختیار موقعیتی فراهم شود تا بتواند بطور مستقل و بدون وابستگی به شاه، وظایف خود را انجام دهد...». متن این سرمقاله را برای معینان به تهران مخابره کردم و به این امید واهی نشستم که شاید مفاد آن عملی شود.

در اخبار ساعت ۱۱ صبح بی بی سی شنیدم که آمریکاییها این شایعه را که آنها از شاه خواسته اند تا ایران را ترک کند، تکذیب کرده اند. ولی ضمن آن اعلام داشته اند که اگر شاه تمایلی برای عزیمت به آمریکا داشته باشد، از او استقبال خواهند کرد.

گروه هوادار سنجابی در جبهه ملی مردم را دعوت کرده اند تا «علیه کسی که به جبهه ملی خیانت کرد و به همکاری با سلطنت غیرقانونی پرداخت» دست به تظاهرات بزنند. و در این میان، گفته یکی از اطرافیان خمینی مبنی بر اینکه: «در حکومت اسلامی آینده از تحصیل کرده های اروپا برای خدمت استفاده خواهد شد، ولی افراد طبقه اشراف مثل سنجابی و بختیار به کار نخواهند آمد»، به سردرگمی اوضاع بیش از پیش افزوده است.

با مشاهده خبری در صفحه اول روزنامه «دیلی اکسپرس» که در آن ادعا شده: «شاه پس از انتقال یک میلیارد دلار پول به بانک های خارج اینک آماده خروج از ایران می شود»، بلافاصله متن آن را برای معینان مخابره کردم و ضمن آن هم از وی خواستم که: چون تکذیب های قبلی سفارتخانه باعث ناخشنودی شاه شده بود، اینک آماده ام تا دستورالعمل لازم برای تکذیب این خبر از تهران واصل شود!

بخش فارسی رادیو بی بی سی خبر داد که: سه تن از ژنرال های ارتش به نام های اویسی، خسروداد، و ربیعی از سمت های خود استعفا داده اند. و اویسی پس از استعفا از ایران خارج شده است.^۱

با شنیدن این خبر ناگهان به فکر هویدا افتادم و به خود گفتم: بعد از کنار رفتن آدم های پرچربزه، حتماً هویدا را خطرهای بزرگتری تهدید خواهد کرد. ساعت نه و نیم شب دوستی از تهران تلفن کرد و اطلاع داد که: «میرفندرسکی» در کابینه بختیار به سمت وزیر خارجه تعیین شده است. در

۱- جالب این جا است که پس از فرار اویسی از ایران، اردشیر زاهدی اعلام داشت: «غیبت تیمسار ارتشبد اویسی ۶ هفته طول می کشد و علت سفر ایشان هم ناراحتی های جسمی! بوده است». - مترجم

جوابش گفتم: گرچه میرفندرسکی خودش خوب می‌داند که شنیدن خبر انتصابش به وزارت خارجه برایم مزده بزرگی است، ولی آرزو داشتم که او در موقعیت دیگری به این مقام می‌رسید...

حدود نیمه شب که با والاحضرت اشرف در نیویورک تلفنی تماس گرفتم، او ضمن تأیید خبر انتصاب میرفندرسکی، با شوق فراوان گفت: «...میرفندرسکی و جم الان تنها دو نفری هستند که جزو هواداران ما در هیات دولت به حساب می‌آیند...».

والاحضرت که گویا کاملاً از یاد برده بود این دو نفر با چه وضع توهین آمیزی قبلاً توسط برادرش از مقام و منصبشان برکنار شده بودند، در صحبتش افزود: «... ولی چه فایده که این دو نفر در کابینه نخست‌وزیری عضویت دارند که موقع برگزاری کنفرانس مطبوعاتی، زیر عکس بزرگ مصدق می‌ایستند و نطق می‌کنند...»^۱.

والاحضرت که معتقد بود: «بالاخره آمریکاییها و انگلیسها شاه را از مملکت بیرون کردند»، در مقابل پرسش من که خیلی به آرامی از او خواستم: مرا هم با دلایلی که سبب این نتیجه‌گیری شده آشنا کند، جواب داد: «... دیگر دلیل لازم ندارد، مگر میشود این همه حوادث بدون خواست امریکا و انگلیس اتفاق بیافتد!...»^۲.

موقعی که از والاحضرت پرسیدم: راستی چرا «قره باغی» به جای «جم» رئیس ستاد ارتش شد؟ در پاسخم گفتم: «برای اینکه قره باغی قرص و محکم

۱- بین مصدق و اشرف همواره حالت نقاد و عداوت وجود داشته است. تاجائی که مصدق به اشرف لقب «پلنگ سیاه» می‌داد و در زمان نخست‌وزیری خود نیز او را از ایران بیرون کرد. و اشرف نیز از کسانی بود که در اجرای توطئه ۲۸ مرداد سال ۳۲ و ساقط کردن مصدق نقش فعالی به عهده داشت. - مترجم

۲- افرادی که در تحلیلهای سیاسی خود به بن بست می‌رسند، معمولاً برای ارضای خودشان هم که شده از این ترهات می‌بافند، ولی همانها غافلند که دچار نوعی عارضه روانی - سیاسی هستند که می‌توان آن را «آنگلو مانیا» نیز نام داد (به معنای شیفتگی یا وهم خارج از اندازه نسبت به اقدامات انگلیسها).

این عارضه که عمدتاً گریبانگیر افراد شصت هفتاد ساله به بالاست میراثی از تبلیغات کرکننده خود انگلیسها در زمانهای گذشته است که به خصوص در ممالک مشرق زمین رواج کامل داشت و به مردم اینطور القاء می‌شد که «همه کارها دست انگلیسها است». در حالی که شاید بی معنی‌تر از این عبارت هرگز در تاریخ سیاست وجود نداشته است... و همینطور است مسأله امریکا، که خیلی‌ها دلشان می‌خواست و می‌خواهد امریکا را همه کاره دنیا معرفی کنند. ولی خود آمریکاییها هم مثل انگلیسها اولین کسانی هستند که بی برده‌اند کلاهشان خیلی بی پشم‌تر از آن است که این القاب به آنها بچسبد. - مترجم

است، ولی جم خیلی نرمش دارد». و بعد که تاریخ عزیمت شاه را از ایران سؤال کردم، جواب داد: «موقعش که شد حتماً ایران را ترك می کند، ولی هنوز وقتش نرسیده» و ضمناً اضافه کرد که: «البته فعلاً در باره اینکه اعلیحضرت به کجا خواهند رفت هنوز محلی مشخص نشده...»

در پایان مکالمه والا حضرت راجع به خودش گفت که درصدد است هرچه زودتر نقل مکان کند و به جایی دیگر برود. چون هم اکنون آپارتمان او در محاصره خبرنگارانی قرار دارد که می خواهند بدانند ملکه مادر بعد از فرارش از لوس آنجلس (متعاقب حمله دانشجویان ایرانی به ویلای شمس پهلوی) در آنجا اقامت دارد یا نه؟

جمعه ۵ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۵ دی ۱۳۵۷]

سنجایی و همکارانش در جبهه ملی، که قبلاً روز یکشنبه را به عنوان «عزای ملی» و برگزاری تظاهرات اعلام کرده بودند، اینک مجبور شده اند مسأله تظاهرات را منتفی بدانند و به همان «روز عزا» اکتفا کنند چون آنطور که معلوم شده مقامات روحانی از خواسته آنها پشتیبانی نکرده اند.^۱ در مصاحبه ای که رادیو تلویزیون بی بی سی امروز با خمینی داشت، او با لحنی پرنخوت که حاکی از سختگیری بیش از حد و ناآگاهی او بود، بشدت از شخص شاه و اعمالش انتقاد کرد.

۱- دلیل عدم پشتیبانی مقامات روحانی از برگزاری تظاهرات روز یکشنبه ۱۷ دی (علیه شاهپور بختیار) این بود که در آن موقع هنوز بختیار از نظر احراز مقام نخست وزیری رسمیت پیدا نکرده بود و تظاهرات مورد نظر جبهه ملی نیز فقط یک نوع مخالفت صنفی و حزبی علیه او تلقی می شد. به خصوص این که شاهپور بختیار هم با زرنگی تمام پیشدستی کرده بود و روز ۱۷ دی را به مناسبت شهادت غلامرضا تختی «روز عزا» نامیده بود، تا به این ترتیب هر جمعیتی که در خیابانها مشاهده شد، فوراً به عزاداران سالروز شهادت تختی منتسب کند. ولی روز شنبه ۱۶ دی که بختیار کابینه خود را معرفی کرد و نخست وزیریش حالت رسمی به خود گرفت، بلافاصله از سوی امام خمینی اطلاعیه ای صادر شد و روز ۱۸ دی به عنوان روز «عزای عمومی» (به مناسبت بزرگداشت شهدای مشهد و قزوین و کرمانشاه) و روز «اعتصاب عمومی» (به مناسبت نخست وزیری بختیار) اعلام گردید. - مترجم

۲- مسأله ای که سبب شده بهانه به دست پرویز راجی برای «ناآگاه» جلوه دادن امام بدهد، سؤال خبرگزار بی بی سی از امام به این شکل بود که: «... بعضی از منتقدین ادعا می کنند شما مسائل مدرن و پیچیده و مسائل جامعه صنعتی آینده را به خوبی در نمی یابید...» که البته امام به خوبی از عهده شارلاتان بازی خبرگزاری بی بی سی برآمده و به او جواب

شنبه ۶ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۶ دی ۱۳۵۷]

بختیار کابینه‌اش را به شاه معرفی کرد و میرفندرسکی هم به وزارت خارجه رسید.

موقعی که راجع به تشکیل کابینه جدید با قریشی و غنی و عروضی و فرهاد صحبت می‌کردم، دیدم که همه آنها از ته قلب خوشحالند. چون شاه در موقع معرفی کابینه گفته بود: «بر اثر خستگی و تحمل شدایدی که بر مملکت گذشته» برای استراحت به خارج سفر خواهد کرد و طبق قانون اساسی نیز در غیاب وی شورای سلطنت تشکیل خواهد شد. و ما احساس می‌کردیم که خروج شاه از مملکت ضمن آنکه عملاً از شدت بحران خواهد کاست، شانس بختیار را در اجرای مانورهای گوناگون نیز افزایش خواهد داد. و مهمتر از همه این که خمینی نیز از مردم برای سرنگونی بختیار دعوتی نکرده است.

ضمن گفتگو هم به این نتیجه رسیدیم که بختیار با برخورداری از حمایت ارتش خواهد توانست در مقام خود باقی بماند. و اگر اوضاع بدتر از این نشود، دگرگونی‌هایی که در روش حکومت مشروطه سلطنتی بوجود خواهد آمد، ایران را تبدیل به کشوری خواهد کرد که قطعاً بر دوران سلطنت شاه ترجیح خواهد داشت... ولی آیا واقعاً بختیار می‌تواند در مقامش باقی بماند؟!

امروز پاسخ معینان به تلگراف من در مورد مسأله انتقال يك میلیارد دلار از سوی شاه به بانک‌های خارج به دستم رسید، که در آن نوشته بود: «...اعلیحضرت فرمودند این خبر سراپا دروغ است. ما در خارج حتی يك سنت پول نداریم و در آمریکا هم هرگز خانه‌ای نخریده ایم...» و در پایان هم به

داده بودند: «...البته ما برای قضایای پیچیده کارشناس داریم...». و این البته يك امر بدیهی است که در میان زمامداران و رهبران و سران و روسای کشورهای جهان معمولاً کمتر کسی را می‌توان یافت که «مسائل مدرن و پیچیده و نیازهای صنعتی جامعه» را به خوبی دریابد. چون امور دنیای امروز به قدری تخصصی شده که اگر خیل کارشناسان را از روسای حکومتها بگیرند، محال است حتی يك نفر از آنها بتواند در باره کوچکترین مسأله دنیای صنعتی امروز اظهارنظر کند. - مترجم

۱- حضرات تصور می‌کردند چون امام قبلاً فرموده بودند: «راه حل نهائی خروج شاه از کشور است...»، پس حتماً با خروج شاه دیگر مسأله‌ای باقی نخواهد ماند. ولی اشیاهشان در اینجا بود که نمی‌دانستند کسی فریب نشانیدن «شاهک» به جای «شاه» را نمی‌خورد و وقتی شاه رفت، می‌بایست همه آثار و ماترکش هم به دنبال او روانه شود. - مترجم

من دستور داده شده بود که: «همه این اتهامات واهی باید تکذیب شود...».

شب هنگام که همگی به تماشای مراسم معرفی کابینه بختیار در برنامه اخبار تلویزیون نشستیم، با حیرت صحنه‌هایی را مشاهده کردیم که حقیقتاً تا بحال نظیرش را ندیده بودیم. نه از لباس‌های رسمی یراق دوزی خبری بود و نه از کلاه‌های استوانه‌ای، نه برق شمشیرها چشم را خیره می‌کرد و نه درخشش نشان‌های سرخ رنگ «همایون». موقعی که شاه به مقابل صف وزراء رسید فقط بختیار تعظیم کرد. ولی بعداً نه او و نه وزرایش هیچکدام دست شاه را نبوسیدند... واقعاً چطور شد که یک شبه رسم بوسیدن پای شاه به تکان دادن مختصر سر و گردن به عنوان ادای احترام تغییر یافت و هیچکس - حتی خود شاه هم - احساس نکرد که از مقام و منزلتش چیزی کاسته شده است؟ ولی خوشحالی ما از دیدن این برنامه دیری نپائید. چون همان موقع باخبر شدیم که خمینی با انتشار اعلامیه‌ای دولت بختیار را «حکومت غاصب غیرقانونی و باغی» دانسته و از مردم خواسته که روز دوشنبه دست به یک اعتصاب عمومی بزنند.^۱

با شنیدن این خبر تازه پی بردم که امروز بیهوده تمام وقتم را به خیالات واهی گذرانده‌ام.

یکشنبه ۷ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۷ دی ۱۳۵۷]

امروز حدود ده هزار نفر در تهران دست به تظاهرات زدند، که از قرار معلوم اینکار را در پاسخ به دعوت جبهه ملی برای تظاهرات علیه دولت بختیار انجام داده‌اند^۲ و در جریان آن نیز تیراندازیهائی صورت گرفته است.

۱- دروغگوئی شاه آنقدر واضح بود که حتی پرویز راجی هم از دستور او برای تکذیب خبر روزنامه «دیلی اکسپرس» (مورخ ۴ ژانویه) سرپیچی کرد. به خصوص آنکه امام نیز در اعلامیه روز ۱۶ دی به مردم اطلاع دادند که: «...شاه در آستانه خروجش بیش از هزار میلیون لیره انگلیسی از ایران خارج کرده است و حساب دیگر پولهای خارج شده او با خدا است...». - مترجم

۲- در همین اعلامیه بود که امام از مردم خواستند به دولت مالیات و عوارض و پول آب و برق و تلفن نپردازند، و نیز وزرای بختیار را به وزارتخانه‌ها راه ندهند. - مترجم

۳- این تظاهرات ربطی به جبهه ملی نداشت (چون روز جمعه جبهه ملی حرف خود را در مورد تظاهرات روز یکشنبه ۱۷ دی پس گرفته بود) و بلکه مسأله شرکت مردم در سالروز شهادت «غلامرضا تختی» در این بابویه بود که دنباله آن بصورت تظاهرات در خیابانهای تهران درآمد. البته قبلاً بختیار هم روز یکشنبه را بعنوان «روز عزا» اعلام کرده بود، تا اگر

مطبوعات امروز انگلیس نوشته‌اند که شاه قصد دارد روز چهارشنبه از کشور خارج شود. و نیز آمریکاییها سرانجام تصمیم گرفته‌اند به حمایت آشکار خود از شاه خاتمه داده، و او را به حال خود رها سازند.

امروز ناهار همان دوستان هموطن همیشگی به سفارتخانه آمدند و مثل همیشه نیز بحثهای داغی بین حاضران در گرفت. ضمن بحث هم همگی در این امر متفق القول بودیم که بختیار دیگر شانس چندانی برای موفقیت ندارد. ولی موقع صحبت در باره شاه، هرگاه که جنبه انتقاد از او بالا می‌گرفت، احساس می‌کردم ناگزیر باید به حضرات یادآوری کنم که ما هنوز در سفارت شاهنشاهی ایران هستیم و داریم از میهمان‌نوازی دولت شاهنشاهی بهره‌مند می‌شویم.

بعد از شام والاحضرت اشرف از نیویورک تلفن کرد تا خبرهائی را که بدستش رسیده بود برای من هم بازگو کند. از جمله اینکه: (۱) تیمسار جم به بهانه وفاداری نسبت به شاه، سرانجام از قبول پست وزارت جنگ در کابینه بختیار سر باز زد. (۲) شهبانو گفته است: «من بعد از عزیمت شاهنشاه در ایران خواهم ماند تا بر شورای سلطنت ریاست کنم و این کار را ولو اینکه منجر به قطعه قطعه شدنم هم شود انجام خواهم داد...».

والاحضرت ضمن اینکه از تاریخ دقیق عزیمت شاه و مقصد او اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، ولی تاکید داشت که این کار حتماً انجام خواهد گرفت. و علاوه بر آن نیز بخود قبولانده بود که: شاه پس از خروج از کشور دیگر نخواهد توانست بعنوان شاه به ایران بازگردد.

بعد موقعی که اظهار نظر امشب احمد قریشی را نقل کردم و گفتم: «وقتی که شاه رفت، خمینی به ایران بازمی‌گردد. و امسال نوروز در ایران شاهد برقراری جمهوری اسلامی خواهیم بود»، والاحضرت مدتی طولانی مکث کرد

دید تعداد جمعیت تظاهر کننده خیلی زیاد است حضور آنها را به مسأله شهادت تختی نسبت دهد. ولی پس از مشاهده عده‌ای قلیل (که خبرگزاریهای غربی تعدادشان را ده هزار نفر برآورد کرده بودند) بختیار ترجیح داد آنها را بعنوان مخالفین حکومت خود قلمداد کند، نه عزاداران شهادت تختی. چون به این ترتیب هم می‌توانست به حیثیت مخالفین خود در جبهه ملی ضربه بزند، و هم نشان دهد که در تمام تهران چند میلیونی فقط ده هزار نفر مخالف دارد. مترجم

۱- البته چون این کتاب در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) به چاپ رسیده، حتماً حوادث بعدی در تصحیح یادداشتهای روزانه مؤلف تاثیر گذارده است و نمی‌توان صددرصد قبول کرد که او عیناً هر آنچه که در یادداشتهای روزانه‌اش ثبت می‌کرده بعداً در کتاب آورده و مثلاً پیشگونی مربوط به استقرار جمهوری اسلامی در نوروز ۱۳۵۸ و یا موارد مشابه دیگر حتماً در اصل

و سخنی نگفت. ولی پس از چندی که مکالمه را از سر گرفتیم، او با اصرار خواست به من بقبولاند که نسبت به امکان سلطنت ولیعهد در ایران خیلی خوشبین است.

دوشنبه ۸ ژانویه ۱۹۷۹ [۱۸ دی ۱۳۵۷]

امروز بار دیگر گروه بیشماری از مردم در پاسخ به دعوت خمینی دست به تظاهرات زدند.

بختیار در يك کنفرانس مطبوعاتی با اعلام این مطلب که: پس از گذشت ۲۵ سال، این اولین بار است که نخست‌وزیر زمام امور مملکت را بدست گرفته، اظهار داشت: «... در ظرف ده روز آینده محاکمه عناصر فاسد آغاز می‌شود و مسلم است که نتیجه آن نیز به اعدام عده‌ای منجر خواهد شد...». در طول چند هفته گذشته گروهی تکنیسین مشغول نصب بعضی دستگاههای مرموز و بسیار پیچیده روی بام ساختمان دبیرخانه سفارت بوده‌اند تا به این وسیله ارتباط تلفنی بین تهران و آمریکا با سهولت بیشتری انجام شود. و گرچه که راجع به جریان کار این تکنیسینها هیچکس توضیحی نداده و صرفاً بر اساس دستورالعملهای واصله موظف به نهایت همکاری با آنها بوده‌ایم، ولی حالا کم‌کم دارم احساس می‌کنم که این مسأله نباید با عزیمت شاه از ایران بی ارتباط باشد. چون اینکار حتماً برای سهولت بیشتر در ارتباط تلفنی شاه با تهران - از هر نقطه آمریکا که باشد - انجام گرفته است. طی چند روز گذشته يك ژنرال آمریکایی بنام «هایزر» (از سرفرماندهی سازمان ناتو) در ایران بسر می‌برد که بر اساس نوشته روزنامه‌ها، بخاطر بعضی مشورتها به ایران رفته. و یا آنطور که می‌گویند: ماموریت دارد ارتش ایران را از اقدام به کودتا بازدارد.

امروز ناهار را در باشگاه ارتش با «جان گراهام» (سفیر تازه منتخب انگلیس در ایران) در حالی صرف کردم که توجه به گرفتاری او در مورد اینکه «اگر شاه تا آخر هفته قصد خروج از ایران را دارد، پس استوارنامه‌اش را به چه کسی تقدیم کند» برایم سرگرم کننده بود.

گراهام می‌گفت: «تونی^۱ تلگراف زده که قرار است شاه روز چهارشنبه

→ یادداشتها هم وجود داشته است. - مترجم

۱- آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران. - مترجم

يك کنفرانس مطبوعاتی داشته باشد». ولی من از برگزاری چنین کنفرانسی اظهار بی اطلاعی کردم.

ضمن صرف ناهار، گراهام که به خوبی متوجه پریشانحالی من شده بود، اصولاً بحث راجع به ایران را کنار گذاشت و با کشاندن مطلب به صحبت پیرامون رودزیا - که در باره آن اطلاعات وسیعی داشت - رویهمرفته باعث شد که در ناهار امروز از سجالت با مردی روشنفکر و آگاه و پراحساس لذت ببرم.

بعد از بازگشت به سفارتخانه، اولین تلگراف خود را به وزیر خارجه جدید (میرفندرسکی) مخابره کردم. و در آن با اشاره به گزارشهای پشت سر هم مطبوعات مبنی بر تماس مداوم آمریکاییها با دولت بختیار بعنوان حمایت از او، و نیز فعالیتهای نامعلوم ژنرال هایزر، خاطرنشان ساختم که این نوع وابستگیهای آشکار به يك قدرت خارجی مسلماً سبب تضعیف دولت خواهد شد. و آنگاه اضافه کردم: «... اگر عالیجناب صلاح می دانید، بهتر است يك سخنگوی دولت مسأله غیرقابل قبول بودن دخالت کشورهای خارجی در امور داخلی ایران را مطرح کند. ولی البته قبل از اینکار سفارت آمریکا را هم در جریان بگذارید تا بدانند که حملات شما نسبت به آنها جنبه صوری و لفظی دارد. تا شاید با اجرای این مانور تاکتیکی بشود شانس بقای حکومت را افزایش داد...».

در پایان تلگراف نیز پس از اشاره به اظهارات اخیر بختیار راجع به محاکمه و اعدام عناصر فاسد، نوشتم: «... گرچه با توجه به شرائط مشکل فعلی، کاملاً متوجه نیاز فراوان دولت به اعمال روشهایی برای آرام ساختن خشم مردم هستم، ولی ضمناً هم معتقدم که بهتر بود مطلب مذکور به اینصورت عنوان می شد که: متهمین بر اساس قوانین کشور محاکمه می شوند و مجرمین نیز طبق مفاد قانون به حداکثر مجازات محکوم خواهند شد...».

سه شنبه ۹ ژانویه [۱۹ دی ۱۳۵۷]

در شماره امروز گاردین مقاله ای آگاه کننده با لحن گزنده به قلم «مارتین وولاکات» وجود دارد که در قسمتی از آن آمده است: «... اخیراً که یکی از خبرنگاران خارجی از شاه پرسیده بود: بزرگترین اشتباه خود را در چه چیز می دانند؟ شاه با صدائی خفه جواب داده بود: بزرگترین اشتباه زندگی من این است که به دنیا آمدم...». نویسنده در ادامه مقاله نیز افزود: «... با این که شاه

شخصاً آدم شروری نیست، ولی بدترین شرارتها از او سرزده. و گرچه که او را نمی‌توان يك احمق دانست، ولی اعمالش نشان می‌دهد که عقل و شعورش را از دست داده است...».

در حالی که ژنرال هایزر در ایران علناً حمایت دولت کارتر را از حکومت بختیار اعلام کرده است، روزنامه دیلی میل عکسهائی از ایرلن به چاپ رسانده که در آن‌ها دو نفر را در یکی از شهرهای ایران بدون محاکمه به جرم دزدی در روی درخت به دار آویخته‌اند. و در زیر عکسها هم نوشته که: «دادگاههای اسلامی در همه جای ایران آغاز به کار کرده است».

امروز جواب تلگراف دیروز من به وزیر خارجه جدید به دستم رسید که در آن نوشته است: «راجع به پیشنهادات شما اقدام خواهد شد».

در مکالمه تلفنی که با فریدون هویدا در نیویورک داشتم، او با لحنی که اصلاً نشانی از هیجان و عصبیت همیشگی اش نداشت، گفت که: دیروز با امیر عباس در زندان تلفنی صحبت کرده، و طی ملاقاتی با سایروس ونس (وزیر خارجه آمریکا) مسأله امیرعباس را با او نیز در میان نهاده است. فریدون ضمناً از من می‌خواست در باره امیرعباس با «مارتین انالز» (دبیرکل سازمان عفو بین‌المللی) نیز تماس بگیرم.

احمد قریشی تلفن کرد و گفت: «آنطور که کسب اطلاع کرده‌ام، آمریکاییها می‌گویند: شاه - ولو به طور موقت هم که شده - باید از ایران خارج شود. چون این کار به بازگشت نظم و آرامش به کشور کمک خواهد کرد...».

۱- وقتی که معلوم شد دستهائی در کار است تا از دادگاههای اسلامی چهره‌ای مخدوش به دنیا ارائه دهند، و بخصوص پس از سروصدای مطبوعات خارجی در مورد اعدام چند مامور ساواک در مشهد و نیز مواردی مشابه آنچه در بالا ذکر شد، امام خمینی روز ۲۰ دی ۵۷ با انتشار اطلاعیه‌ای حقیقت قضیه را روشن کردند و خطاب به عموم مردم ایران اعلام داشتند: «... بطوری که از ایران اطلاع داده‌اند اعمالی بر خلاف اسلام و انصاف، بدون رعایت حقوق شرعی انجام می‌گیرد، که شاهد بر آن است که دستهای ناپاکی در کار است که با هرج و مرج و ایجاد رعب و وحشت نهضت مقدس اسلامی را متهم نموده و خدای نکرده به شکست بکشند... کسانی که دست به این نحو جنایات زده و موجب ارعاب مردم می‌شوند، به نظر می‌رسد از جناحهای منحرفی باشند که می‌خواهند در پناه هرج و مرج، یا شاه را حفظ کنند و یا کشور را با ایجاد کودتای نظامی به تباهی بکشند... توطئه‌ای در دست اجرا است که باید از آن جلوگیری کرد و بر حضرات علمای اعلام ایران است که مردم را با اطلاعیه‌ها بیدار کنند و آنان را به وظایف شرعی خود آگاه نمایند، که مجازات اشخاص جنایتکار و مجرم بعد از اثبات خیانت با محاکم صالحه است، نه با اشخاص متعارف...».

کمی بعد که ضمن تماس تلفنی با والا حضرت اشرف، گفته احمد را برایش نقل کردم، او چند لحظه‌ای را به سکوت گذراند و پس از آن جواب داد: «این تصمیمی است که آنها در گوادولوپ^۱ گرفته‌اند...».

چهارشنبه ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ [۲۰ دی ۱۳۵۷]

خسرو اقبال از پاریس زنگ زد و گفت که: امشب به ملاقات خمینی خواهد رفت و قصد دارد این مطالب را با او در میان بگذارد:
(۱) خمینی به کلی از آن چه در ایران می‌گذرد بی اطلاع است (۱) (۲) خطر تجزیه و از هم پاشیدگی ایران هم اکنون قابل لمس است. (۳) اگر خمینی از سازش با حکومتی که بعد از شاه روی کار خواهد آمد خودداری کند، ایران به دست کمونیستها خواهد افتاد.

خسرو همچنین گفت: «به خمینی تاکید خواهم کرد که من شخصاً - برخلاف کسانی که هم اکنون احاطه‌اش کرده‌اند - طالب چیزی برای خودم نیستم و تنها آرزو دارم که ایران بتواند همچنان بعنوان يك کشور پابرجا بماند...»^۲.

از خسرو پرسیدم: احتمال این که خمینی بتواند در نیل به اهدافش موفق شود،

۱- «گوادولوپ» جزیره‌ای است در دریای کارائیب که هنوز تحت استعمار فرانسه قرار دارد. اوایل سال ۱۹۷۹ (اواسط دی ۵۷) سران چهار کشور صنعتی جهان (آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه) در این جزیره گرد آمدند تا ضمن بحث راجع به مشکلات خود، مسائل انقلاب جاری در ایران و آینده رژیم را نیز بررسی کنند، و در نهایت تصمیمی بگیرند که منجر به حفظ منافعشان در ایران شود. مهمترین تصمیم آنها در این کنفرانس، خودداری چهار کشور صنعتی از ادامه حمایت علنی از رژیم شاه بود. تا شاید به این وسیله بتوانند مردم ایران را از ادامه مبارزه بازدارند و به بحرانی که امکان داشت خطر فراوانی برای منافع غرب دربر داشته باشد خاتمه دهند. ولی در اینجا هم مثل همیشه اشتباه کردند و بدون توجه به فاکتورهائی که در انقلاب اسلامی وجود داشت مسأله را صرفاً از زاویه‌ای نگریستند که گویی با ایران دوران مصدق و نهضت ملی روبرو هستند. و در نتیجه بر سرشان همان آمد، که تصور وقوعش برایشان وحشتناک بود. - مترجم

۲- به قول دکتر «ساموئل جانسون»: در هر انقلاب، کسانی که با فلسفه و هدف و راه آن انقلاب مخالفند و یا منافع خود را از دست رفته می‌بینند، بلافاصله «وطن پرست» می‌شوند و فریاد برمی‌دارند که «وطن از دست رفت!». در حالی که تا کنون دیده نشده بر اثر وقوع انقلاب، وطنی نابود یا تجزیه شود. بلکه درست برعکس، انقلاب سبب تحکیم تمامیت وطن می‌شود و از خطر تجزیه آن که همواره در اواخر عمر رژیمهای فاسد احتمال وقوعش می‌رود، جلوگیری می‌کند. - مترجم

چقدر است؟ و او جواب داد: حدود ۳۰ درصد و یا احتمالاً کمتر از آن. اخبار رسیده از تهران عمدتاً نشانگر ادامه مشکلات موجود بر سر راه دولت بختیار است. و شایعات رایج نیز حکایت از این دارد که «خسرو داد» صریحاً اعلام داشته: در صورت خروج شاه از کشور، و قبل از آنکه خمینی بتواند بازگشت موفقیت آمیزی داشته باشد، دو شهر قم و مشهد را با خاک یکسان خواهد کرد.

پنجشنبه ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ [۲۱ دی ۱۳۵۷]

بختیار امروز اعضای کابینه اش را برای رای اعتماد به مجلس معرفی کرد، و در نطق خود - که از رادیو پخش می شد - نظریاتی ارائه داد که واقعاً ستایش انگیز بود. او ضمن تعهد به محترم داشتن حقوق بشر، با صراحت اظهار داشت که: ساواک را منحل خواهد کرد، اصول قانون اساسی را به اجرا خواهد گذاشت، نظام سوسیال دموکراسی را برقرار خواهد ساخت، و سیاست اقتصاد آزاد را مبنا قرار خواهد داد.

ضمناً هم در بعضی از روزنامه ها دیدم که بختیار تهدید کرده است: چنانچه شاه از قول خود مبنی بر عزیمت از کشور عدول کند، وی نیز از نخست وزیری کناره خواهد گرفت.

اواسط روز «سایروس ونس» (وزیر خارجه آمریکا) صریحاً اعلام کرد که: شاه باید ایران را ترک کند و در غیاب او شورای سلطنت تشکیل شود. کمی بعد «جولیان ایمری» (نماینده پارلمان انگلیس) و اعلیحضرت «کنستانتین» تلفن کردند تا نظر مرا راجع به خروج قریب الوقوع شاه از ایران جویا شوند. در جواب آنها گفتم: گرچه شخصاً ترجیح می دادم که شاه قبل از نطق کذائی سایروس ونس و خیانت و پیمان شکنی کارتر نسبت به وی، از مملکت خارج می شد، ولی رویهمرفته خروج موقت شاه را نیز چندان نامطلوب نمی دانم.

جمعه ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ [۲۲ دی ۱۳۵۷]

دکتر فلاح تلفن کرد و گفت: که با خسرو اقبال در پاریس صحبت کرده و از او در باره نتیجه ملاقاتش با خمینی شنیده که: «... آنقدر از افکار قرون وسطائی خمینی ترسیدم و احساس خطر کردم که معتقدم باید به ایران رفت و

هر طور شده شاه را واداشت که حداقل برای دو سه ماه دیگر در ایران بماند تا شاید در این مدت ترتیبی برای استقرار يك حکومت معقول و منطقی در ایران داده شود...».

پس از آن، موقعی که دکتر فلاح از من پرسید: راجع به ماندن شاه در ایران برای دو سه ماه دیگر چه نظری دارم؟ جوابش دادم که: «... اگر حقیقتش را بخواهی، چون معتقدم که با اوضاع فعلی وجود شاه در ایران دردی را دوا نخواهد کرد، لذا ترجیح می‌دهم که او برود تا شاید حداقل در غیابش بتوان فرصت‌های مناسبی برای بقاء سلطنت بوجود آورد. و نظرم هم این است که اگر خسرو اقبال واقعا می‌خواهد کاری انجام بدهد، بهترین راهی که او را به مقصود می‌رساند جز تحريك شریعتمداری به مخالفت با خمینی نخواهد بود. چون تنها به این وسیله است که می‌توان روند مبارزه با حکومت را کند کرد و روحیه مردم را به سمت میانه‌روی و سازشکاری سوق داد...».

ساعتی بعد خسرو اقبال خودش از پاریس زنگ زد و در باره جریان ملاقاتش با خمینی گفت: «... درست مثل این بود که دارم با يك تکه سنگ صحبت می‌کنم. من نیم ساعت تمام پشت سر هم حرف زدم، و خمینی در تمام این مدت فقط به من خیره شده بود...».

امروز يك نامه خصوصی برای وزیر خارجه جدید فرستادم، که در آن ابتدا وی را «احمد بسیار عزیز» خطاب قرار دادم، و پس از اظهار خوشحالی از انتصابش به وزارت خارجه و یادآوری روزهایی که با هم ناهار می‌خوردیم و هر دو از بابت گسستن روابطش با شاه در رنج و ناراحتی بودیم، اصل مطلب را با او در میان نهادم و چنین نوشتم: «... هدف از نوشتن نامه به تو در این دوره غم‌انگیز و انفسا، فقط یادآوری دوستی پرسابقه خودمان و یا تجدید ارادت قلبیم نسبت به تو نیست. و بلکه تاکید کنم که اگر احتیاج به چیزی داشتی - اعم از خوب و بد، یا خیر و شر - از من بخواه، و بدون آن که فکر کنی ممکن است سوابق دوستی ما مانع اظهار و یا انجام خواسته‌هایت شود، قول می‌دهم که اگر در توانم باشد هرگز از انجام هیچ کاری برایت مضایقه نکنم...». و در پایان نامه هم با تاکید بر اینکه موفقیت او و بختیار برای من از هر چیزی مهم‌تر است، معهدا به میرفندرسکی اطمینان دادم: از این که مقام و موقعیت مرا پناهگاهی برای خود تلقی کند، حتی يك لحظه هم تردید به خود راه ندهد.

۱- اگر واقعا جریان ملاقات خسرو اقبال با امام به این شکل بوده، پس باید از این جناب سؤال کرد که: ایشان چگونه موفق شدند به افکار «قرون وسطانی» امام پی ببرند؟ - مترجم.

ناهار امروز را به اتفاق «علینقی عالیخانی» و حسین اشراقی و فرهاد صرف کردم. عالیخانی که مدتی مقام وزارت بازرگانی و ریاست دانشگاه تهران را بعهدہ داشت - و اینک هم در لندن اقامت دارد - ضمن صحبت می گفت که: شانس باقی ماندن بختیار را بیش از ۵ درصد نمی داند. و معتقد بود: خروج شاه از ایران هر قدر زودتر انجام شود، به همان نسبت شانس بقاء بختیار هم بیشتر می شود.

به تصور عالیخانی: «... انقلابی که هم اکنون در ایران جریان دارد، انقلابی است مربوط به مردم طبقه متوسط مثل معلمان و کارمندان بانک، و کارگران مرفه مثل کارگران صنایع نفت. که در آن، دهقانان و مردم فقیر و محروم و بیکار نقشی ایفاء نمی کنند...». نگرانی عالیخانی هم بیشتر این بود که سرنوشت انقلاب در نهایت به کجا خواهد رسید. و پیش بینی می کرد که بعد از مدتی کنترل امور را نظامی ها از دست ملاها خواهند گرفت و آنگاه است که نیروهای شبه نظامی دست چپی نیز نظامی ها را بیرون کنند و خود زمام امور کشور را به دست بگیرند!

عالیخانی در مورد بختیار معتقد بود که: گرچه او بهترین عضو جبهه ملی و مردی پردل و جرات به حساب می آمد، ولی هرگز به پای امینی نمی رسد. چون امینی به جای انسانها، انسانیت را دوست دارد(!).

موقعی که برای خداحافظی با عالیخانی، او را تا نزدیک در خروجی همراهی می کردم، از من راجع به برنامه هایم سؤال کرد. که در جوابش گفتم: قصد دارم علیرغم همه خطرات به تهران برگردم تا مبادا مردم حساب مرا هم با دیگر اطرافیان شاه پک کاسه کنند. ولی عالیخانی به من هشدار داد که بهتر است هرگز به ایران بازنگردم. و به عنوان دلیل نیز به بیان لطیفه ای پرداخت و گفت: «... روباهی داشت به سرعت از شهر می گریخت. یک نفر که به او رسیده بود علت عجله اش را پرسید. روباه جواب داد: در شهر هر روباهی را که سه بیضه داشته باشد می گیرند و می کشند. رهگذر با تعجب گفت: ولی تو که سه بیضه نداری چرا فرار می کنی؟ و روباه در جوابش گفت: برای این که آنها اول می کشند و بعد می شمارند...».

۱- این همان نظریه ای بود که مقامات آمریکایی هم در مورد سرنوشت انقلاب بدان دل بسته بودند. و بهمین جهت نیز از ابتدای کار، آمریکاییها پروراندن نیروهای شبه نظامی دست چپی را در ایران آغاز کردند تا بعداً بتوانند با خیالی آسوده دوباره ایران را از نیروهای دست پرورده خود تحویل بگیرند. ولی باز هم مثل همیشه تیرشان به سنگ خورد و جز خفت و خواری برای شش حزب کمونیستی و «مارکسیست اسلامی» که بر ایمان ساخته بودند، بر جای نماند - مترجم.

شنبه ۱۳ ژانویه ۱۹۷۸ [۲۳ دی ۱۳۵۷]

«حسنعلی مهران» که بار دیگر به لندن آمده و امروز ناهار میهمانم بود، می گفت: با وجودی که اسمش در هیچ کدام از لیستهای منتشره وجود نداشته، معهذا برای خروج از کشور ناچار شده اجازه مخصوص از دفتر نخست وزیر بگیرد.

مهران فرودگاه تهران را «بسیار درهم ریخته و بلبشو» توصیف میکرد، و در باره اوضاعی که شاهدش بود می گفت: «... چند نفر باربر باقیمانده در فرودگاه طوری حالت تهاجمی و خصمانه نسبت به مسافران دارند که گوئی با دشمن خود روبرو هستند. برای آنکه خودت را به گیشه کنترل بلیط برسانی باید با چند نفر کشتی بگیری. بعد از آنهم مواجه با نگاه طعنه آمیز متصدی گیشه میشوی که ترا به چشم يك فراری نگاه می کند و اینطور نشان می دهد که تو و همسفرانت در جرگه باند تبهکاران قرار دارید. همه مسافران نیز بی صبرانه در انتظارند که هواپیما هر چه زودتر از زمین بلند شود و از این وضع نجاتشان دهد...». و خلاصه هرچه از او شنیدم فقط تشریح وضع یاس آوری بود که بر فرودگاه تهران مستولی است.

حسنعلی مهران که حدود ده روز پیش با شاه نیز ملاقاتی داشته، در باره او می گفت: «... شاه به شدت افسرده و عاجز و تلخکام بود و مرتب می پرسید: مگر خمینی برای مردم ایران چه کرده است؟... شاه که معتقد بود برای کارگران و کشاورزان خیلی کارها انجام داده، از اینکه امروز بوسیله همانها طرد شده، آنچنان حالت یاس و نومیدی در چهره اش موج می زد که واقعا غیرقابل توصیف است...»

امروز در تهران حدود صد هزار نفر در بازگشائی دانشگاه شرکت کردند. و خمینی نیز با اعلام اینکه شورائی موقت بنام «شورای انقلاب» تشکیل داده، از مردم خواست که به مبارزات خود شدت بیشتری بدهند و بهیچوجه از خونهایی که ریخته می شود نهراسند!

رادیو بی بی سی هم امروز خبر داد که: اردشیر زاهدی از ایران عازم آمریکا شده تا مقدمات ورود شاه به آمریکا را فراهم کند.

۱- متأسفانه باید گفت که پرویز راجی در نقل این قسمت از اعلامیه امام صداقت نشان نداده و عبارات بکار رفته در اعلامیه را به میل خود تحریف کرده است. برای اثبات این مدعا نیز بهتر از همه نقل عین جملات امام در اعلامیه مورخ ۲۲ دی ۵۷ ایشان است که فرموده اند: «... ملت شریف ایران باید تا نتیجه نهائی دست از مبارزات پرشور خود برندارند،